



ثابت و متغیر در دین

پدیدآورنده (ها) : مومن، محمد

علوم اجتماعی :: نشریه روش شناسی علوم انسانی :: زمستان ۱۳۷۴ - شماره ۵ (ISC)

صفحات : از ۵۳ تا ۶۱

آدرس ثابت : <https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/23472>

تاریخ دانلود : ۱۴۰۲/۰۷/۱۳

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



مقالات مرتبط

- ثابت و متغیر در دین
- معیارها و مصادیق ثابت و متغیر در اندیشه‌ی شهید مطهری
- عوامل مؤثر در تغییر حکم
- بررسی همخوانی دین ثابت و نیازهای متغیر بشری در نگاه علامه طباطبایی
- عرف و جایگاه آن در استنباط احکام شرعی
- جداسازی ثابتها و متغیرها در دین
- معیارهای جداسازی احکام ثابت از متغیر
- ثابت و متغیر در احکام شریعت اسلامی
- حضرت علی (ع) و نقش آرای عمومی در شکل‌گیری نظام سیاسی آرمانی تشیع (امامت)
- سنت و تجدد (۳)
- راز جاودانگی قرآن
- بررسی تطبیقی نظریه‌های «لیبرال دموکراسی» و «مردم‌سالاری دینی» از منظر امام خمینی

عناوین مشابه

- بررسی همخوانی دین ثابت و نیازهای متغیر بشری در نگاه علامه طباطبایی
- ثابت و متغیر در دین
- احکام ثابت و متغیر در اسلام
- بررسی و مقایسه اثر هشت هفته تمرین مقاومتی با شدت‌های ثابت و متغیر بر فاکتور رشد اندوتلیال عروقی در مردان جوان فوتبالیست
- اصول ثابت و متغیر رفتار نظام سلطه در قبال مسئله فلسطین
- مقررات ثابت و متغیر در اسلام
- زمینه‌های ثابت و متغیر در فقه اسلام
- اصول فقه احکام ثابت و متغیر در روایات (قسمت اول)
- شناسایی عناصر ثابت و متغیر نظام جمهوری اسلامی ایران در رویکرد قانون اساسی
- ثابت و متغیر در نگاه امام خمینی، علامه طباطبایی و شهید صدر

ثابت و متغیر در دین

گفتگو با آقای محمد مؤمن
عضو فقهای شورای نگهبان



● مسأله تأثیر زمان و مکان، به شکل سابق خود یعنی تأثیر این دو عنصر در موضوع حکم شرعی، بارها مطرح شده است؛ سه فرض دیگر نیز وجود دارد: تأثیر زمان و مکان در حکم شرعی (البته با ثبات موضوع)، در متعلق حکم شرعی و در نحوه استنباط فقیه. در حال حاضر، این چهار فرض در باب تأثیر زمان و مکان مطرح است.

مسأله دیگری که بر مسأله تأثیر زمان و مکان تقدم دارد، تشخیص ملاک احکام ثابت و متغیر و نیز شیوه جمع میان این احکام و اصل ثبات دین که از روایاتی مانند «حلال محمد حلال ابداً الی یوم القيامة» و «حرامه حرام ابداً الی یوم القيامة» استفاده می‌شود است. به تعبیر دیگر، سؤال این است که حد قلمرو دین و شرع چیست؟ برای مثال، آیا احکام امضایی که از صدر اسلام، بعضی از روشها و کردارهای رایج در عرف را به همان شیوه‌ای که داشتند تأیید کرده است، این عرف را به صورت توقیفی تأیید نموده؟ یا آنکه چنین نیست، بلکه پیامبر اسلام (ص) این را به عنوان اینکه یک عرف معقول بوده، تأیید کردند؛ و بنابراین اگر امروز هم پیامبر (ص) تشریف می‌آوردند یک سری امور عرفی معقول را تأیید می‌کردند که شاید هم مترقیتر از زمان خود حضرت باشد.

بسم الله الرحمن الرحيم

□ توفیقی حاصل شد تا در خدمت برادران بزرگوار دفتر همکاری حوزه و دانشگاه و مخصوصاً دست‌اندرکاران فصلنامه دفتر، مطالبی را در موضوعی که امروز مطرح است و افکار عمومی به آن توجه دارد عرض کنم. صحبت‌م را از مسأله احکام ثابت و

۱. اصول کافی، ج ۱، کتاب العلم «باب البدع...»، ح ۱۹.

● صحبت بر سر همین آیات و روایات است که به تعبیر شما «اطلاق زمانی» دارند. همین اطلاق زمانی مبهم است.



□ ما روایاتی داریم مبنی بر اینکه آنچه هست، بیان احکام می‌باشد؛ آنها یک‌نواختند. با توضیحی که می‌دهم مطلب روشنتر خواهد

شد. روایاتی که از پیامبر بزرگوار (ص) نقل می‌شود که: «... ما من شیء یقرئکم من الجنة ویاعدکم من النار الا وقد امرتکم به»^۱ این مفادش این است که پیغمبر آنچه را که بوده بیان فرموده است و وقتی که از پیامبر و ائمه - علیهم السلام - سؤال از حکم می‌شود ایشان حکم را به صورت قانون اسلام و به روشی واحد بیان می‌کنند. و نیز در روایت دیگری از امام کاظم (ع) سؤال از حکم می‌شود که ما آنچه را از شما سؤال می‌کنیم از پیش خودتان می‌گویید یا اینکه سنتی در دست شما هست که بر اساس آن می‌فرمایید؟ حضرت می‌فرمایند که هر چه هست سنت است و ما از خودمان نمی‌گوییم.

● در همین حال، روایات دیگری هم هست که نشان می‌دهد ائمه - علیهم السلام - مسائل جدیدی را وارد کردند؛ برای مثال، حضرت امیر (ع) مصادیق زکات را تغییر داده‌اند و بعد هم مورد اعتراض قرار گرفته‌اند؛ یا امام جواد (ع) فرموده‌اند: «امسال خمس را بر شما بخشیدم، زیرا وضعتان بد است.»

□ فکر می‌کنم بهتر است توضیح بیشتری بدهم تا مطلب روشن شود، ببیند ما روایات زیادی داریم که

متغیر شروع می‌کنم؛ به این صورت که آیا از نظر اسلام همه احکام ثابت است، یا اصلاً هیچ حکم ثابتی وجود ندارد و یا اینکه بعضی از احکام، ثابت و بعضی متغیرند؟ و هرگاه احکام متغیری در اسلام باشد باید دید ملاک تغیر چیست؟ با مراجعه به ادله شرعیه، کتاب و سنت برای ما هم اصل حکم را معین می‌کند و هم نوع آن را. ادله احکام - به اصطلاح علمی - اطلاق دارند و همه احکام را مادام که دین اسلام هست، به صورت مطلق در تمام زمانها اثبات می‌کند؛ مگر اینکه حکمی در یک زمانی نسخ شود، که اگر قبلاً حکمی بوده است و تغیر پیدا کنند، از آن زمانی که نسخ می‌شود حکم تغیر می‌کند. مؤید اطلاق ادله، روایات معتبر و متعددی است که مضمون آن - یا عین عبارتش - این است که: «حلال محمد (ص) حلال ابد الی یوم القیامة و حرام ابد الی یوم القیامة»؛ یعنی آنچه را پیامبر (ص) تحلیل فرموده، و یا حرام نموده است موقت نیست، بلکه تا روز قیامت استمرار دارد. بنابراین، آنچه را که ظواهر ادله احکام اقتضا می‌کند، و روایات متعدد دیگری بالصرح آنرا تأیید می‌کند این است که احکام اختصاص به زمان خاصی ندارد.

از باب نمونه قرآن شریف که می‌فرماید: «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا»^۲ یعنی وظیفه کسی که مستطیع است این است که حج برود، و بموجب اطلاق آیه شریفه این حکم اختصاص به زمان خاصی ندارد؛ بلکه تا مردمی هستند که استطاعت دارند، حج واجب است. یا اینکه وظایف دیگری مثل «اقیموا الصلوة و اتوا الزکوة»^۳ که در قرآن شریف آمده است، به زمان خاصی اختصاص ندارد؛ و همچنین است تمام روایاتی که از پیامبر بزرگوار - صلی الله علیه و آله - و از ائمه معصومین - علیهم السلام - در مقام بیان احکام وارد شده است، اینها مفادش - به اصطلاح علمی - اطلاق زمانی دارد و در تمام زمانها این حکم سریان دارد؛ و بنابراین، ادله احکام اقتضا می‌کند که احکام، ثابت و همیشگی باشند.

۱. آل عمران (۳) آیه ۹۷.

۲. بقره (۲) آیه ۱۱۰.

۳. اصول کافی، ج ۲، کتاب الايمان والفکر «باب الطاعة والتقوى»، ح ۲.

تمام آنچه را که مردم به آن نیاز داشتند از طرف پیامبر (ص) بیان شده و در دست ائمه (علیهم السلام) هم بوده است.



روایت معتبری هست که مرحوم کلینی آن را در کتاب اصول کافی تحت عنوان «باب الردّ الی کتاب الله و سنته» نقل کرده است به این عبارت: قال قلت له اکل شیء فی کتاب الله و سنة نبیه (ص) او تقولون فیه؟ آیا تمام چیزها در قرآن و در سنت رسول الله هست یا اینکه مطالب را از خودتان می فرمایید؟ قال: بل کُلّ شیء فی کتاب الله و سنة نبیه (ص).^۱ این روایت می گوید تمام چیزها را خدا و پیامبر بیان کرده اند و حکمی در موردش داده اند.

● همه سخن در تفسیر این «کل» است. این کل در بعضی موارد موضوعش فرق می کند و به اصطلاح «کل شیء بحسبه» لذا اول باید موضوع را مشخص کرد؛ مثلاً در «ما من شیء یقرّبکم الی الله...» (یعنی آنچه را که شرط تقرب شما به خداست بیان کردیم) منظور همان اصولی است که پایه دین است و به تعبیر بعضی از روایات^۲ نماز، روزه، خمس، زکوة، حج و ولایت؟ و قوانین و مسائل حقوقی و سایر مسائل، اصلاً ربطی به اینها ندارد؟

□ تصرف در مال مردم چگونه؟ تصرف در مال مردم جزو اینها نیست؟ اینکه در حجة الوداع حضرت می فرماید که، این روز، روز محترمی است؛ ماه ماه محترمی است؛ بعد می فرمایند: «ان دماءکم و اموالکم علیکم حرام کحرمة یوکم هذا الا و من کانت عنده امانة فلیؤدها، الا هل بلغت؟» می گویند: «بله»، حضرت

ادامه می دهند: «فانه لایحل مال امرء الا بطیبة نفسه...» آیا این حکم نیست؟

● این جزو احکام ارزشی است که در تحقق عدالت اجتماعی گفته شده است و مطابق با عدالت هم هست.

□ مسلم، اما آیا حکم خدا هست یا نیست؟ پیغمبر خودشان می فرماید: «... الا هل بلغت؟» آیا من به شما ابلاغ نکردم؟ شما می گوید این حکم خدا نیست؟

● مسأله اینجاست که در حال حاضر، یک سری معاهدات بین المللی و امور جدیدی داریم؛ آیا همه اینها جنبه «مقرّبت الی الله» دارد و در چارچوب آن احکام ارزشی که مطابق با عدالت است قرار می گیرد؟ □ اینکه حضرت می فرماید «لایحل...» معنایش این است که نمی شود تصرف در مال مردم کرد، و در این صورت، حکم خداست. پیامبر هم می گوید: «الا هل بلغت؟» یعنی این را خدا گفته است. بعد می گوید: «اللهم اشهد» خدا یا گواه باش.

● مسأله این است که آیا آن جامعیتی که در روایات درباره اسلام آمده است آیا ناظر به همان اصول شریعت است، یا «جامع» حتی قوانین و مسائل خاص را هم می گیرد؟ برخی معتقدند که این قسمت را شامل نمی شود.

□ این نظر، با این جمله «أکل شیء فی کتاب الله و سنة النبی او تقولون فیه؟» (یعنی آنچه از شما سؤال می کنیم، آیا در کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) هست یا اینکه شما از خودتان نظر می دهید) و بعد هم فرمودند: «بل کُلّ شیء فی کتاب الله و سنة نبیه؛ تمام آنها در کتاب و سنت هست» سازگار نیست. سؤالهایی که از ائمه علیهم السلام شده است، هم شامل موارد جزئی است و هم موارد غیر جزئی. سؤال از ائمه علیهم السلام فقط به یک امور کلی که اصول و ارکان

۱. اصول کافی، ج ۱، کتاب العلم «باب الردّ الی کتاب...» ج ۱۰
 ۲. بنی الاسلام علی خمس

این مسائل به ما گفته شده است و به تمام آنها دسترسی داریم یا نه، یک بحث اصولی است و مربوط می‌شود به مبحث انسداد و فرض ما این است که انسدادی نیستیم؛ اما بحث فعلی ما این است که آیا روش اسلام بیان کلیات و اهداف است و یک سری موارد، مثل موضوعات و روشها را واگذار کرده است به حاکم یا عرف و یا اینکه نه، اسلام خودش آمده در همه جا وظیفه مردم را بیان کرده است؟ وقتی به ائمه (ع) مراجعه می‌کنیم می‌گویند اسلام این طور هست، یعنی پیغمبر (ص) تمام چیزها را گفته و برای تمام موارد، حکم آورده است همه آنها نزد ماست و فرض این است که آنها هم به ما گفته‌اند.

● در اینکه به ما هم گفته باشند و به دست ما رسیده باشد جای تأمل هست.

□ این همان بحث انسداد است و ما هم انسدادی نیستیم. بنابراین، تصور ما از اسلام تصویری کامل است. البته یک مسأله دیگر هم داریم و آن، مسأله «ولایت» است؛ که از احکام اولیه و جزو ارکان اسلام است و ما از آن، تعبیر به «حکومت» می‌کنیم؛ ولی تعبیر روایات، «ولایت» است. ولایت یعنی سرپرستی؛ و البته اگر معتقد باشیم به اینکه ولایت فقیه، ادامه همان ولایت ائمه (ع) است، این حکومت را در این زمان هم - که زمان غیبت است - می‌پذیریم. پس ولایت یعنی سرپرستی، و سرپرستی هم، فقط در مورد شخص نیست، بلکه در مورد جامعه هم سرپرستی داریم. وقتی شخصی به عنوان قیّم یک فرزند صغیر تعیین می‌شود، آن فرد سرپرست این فرزند است. ولایت و سرپرستی امام، در جامعه اینگونه است؛ یعنی جماعت مسلمانان تحت سرپرستی امام (ع) هستند و همان نحوه اختیاراتی که پدر نسبت به فرزندش دارد، همان اختیارات را ولی امر مسلمین نسبت به جامعه مسلمانان دارد. مسائلی که مربوط به جامعه مسلمانان و اداره امور آنهاست به دست امام است. تمام حلالها و حرامها که بر مردم

دین یا مذهب باشد اختصاص نداشته است؛ بلکه در آنها از همه چیز صحبت شده است.

روایت دیگر، صحیحۀ حمّاد است: «عن ابی عبدالله (ع) قال سمعت یقول ما من شیء الا و فیه کتاب او سنّة، یعنی هیچ چیزی نیست مگر آنکه در مورد آن کتاب و سنت نظر داده است.»

روایت دیگر، صحیحۀ ابی بصیر است که راجع به علوم ائمه صحبت شده است و نیز مدارکی که نزد ائمه (علیهم السلام) بوده است؛ ابی بصیر می‌گوید: به حضرت صادق (ع) عرض کردم: جعلت فداک ... تا این که می‌فرماید: «... ثم قال یا ابا محمّد، انّ عندنا الجامعه وما یدری الجامعه؟ قلت جعلت فداک وما الجامعه؟ قال (ع) صحیفه طولها سبعون ذراعاً بذراع رسول الله (ص) ... فیها کل حلال و حرام و کل شیء یتحتاج الناس الیه حتی الارش فی الخدش ... حلال و حرامی را که هست اینطور توضیح داده‌اند، نه فقط حلال و حرام، این روایت می‌گوید «تمام چیزهایی که مردم احتیاج دارند در پیش ما هست» و اینها همان حلال و حرام است؛ آیا باز می‌توانیم بگوییم که کلیات را بیان می‌کند در حالی که این روایت این طور می‌گوید: «تمام آنچه مردم بآن احتیاج دارند، در این کتاب هست حتی ارش خراشی که به بدن وارد می‌شود یعنی حتی کوچکترین احکام مورد نیاز انسانها در آن کتاب بیان شده و نزد ما موجود است.»

● بحث ما این است که آنچه اسلام است و پیامبر (ص) به عنوان احکام اسلام بیان فرموده است، همه از طرف خداست، در این شکی نیست؛ اما آیا تمام علوم ائمه (ع) که حکم هر چیزی را بیان کرده‌اند، در دست ما هم هست یا خیر؟

□ این یک بحث دیگر است یعنی بحث انسداد مطرح می‌شود. اینکه شما می‌فرمایید آیا همه



□

سرپرستی جامعه اقتضا می‌کند که آنچه مربوط به مصلحت جامعه می‌باشد، در اختیار آن سرپرست باشد. البته حاکم، رها نیست که هرطور میل شخصی‌اش تعلق گرفت، عمل کند؛ بلکه همانطور که سرپرست مصالح فرزندش را در نظر می‌گیرد، حاکم نیز باید مصالح جامعه را ببیند و آنچه مربوط به افراد است - از آن حیث که عضو جامعه هستند - برای آنان تصمیم بگیرد. مثلاً بر اساس این ولایت امام معصوم (ع) حق ندارد به جای فرد تصمیم بگیرد و زن وی را طلاق بدهد؛ امامت امام اقتضا نمی‌کند که خانه افراد را خراب کند و از نو بسازد؛ زیرا این مربوط به جامعه نیست؛ او سرپرست جامعه است، در حالی که این مربوط به شخص است. امام سرپرست شخص نیست، سرپرست اجتماع است، درباره مصالح و مفاسد مربوط به اجتماع تصمیم می‌گیرد؛ و قهراً چون می‌خواهد مملکت اسلامی را اداره بکند، احتیاج است به اینکه مثلاً خیابان شصت متری کشیده شود، این را جامعه احتیاج دارد؛ نه اینکه برای جامعه ضرورت دارد، و بنده این حرف را که بعضی گفته‌اند: «تصرفات ولی امر در محدوده ضرورت است» قبول ندارم. منتها به شرط آنکه حاکم، مصالح مردم را رعایت کرده باشد، نه اینکه بی‌حساب تصمیم گرفته باشد. لذا هر جا که مصلحت جمعی مردم مطلبی را اقتضا کند او به عنوان «ولی» تصمیم گیرنده است، و این از اختیارات اولیه حاکم است، نه به عنوان ثانوی، «ضرورت»، «اضطرار» و امثال اینها. البته این مسأله ولایت وقتی پیش می‌آید که سرپرست جامعه تشخیص دهد که در این زمان، بهتر است که فلان عمل - مثلاً احداث یا تعریض خیابان - این‌طور انجام بگیرد. در اینجا دیگر رضایت اشخاص و به تعبیر دیگر «مولی علیه» شرط نیست.

□

باید توجه داشت که منظور بنده این نیست که اختیارات مخصوص ائمه معصومین - علیهم السلام - و یا مقامات عالیه و یا ولایت تکوینی آن بزرگواران را انکار و یا استبعاد کنیم بلکه هدفم اینست که ولایت تشریحی و بعبارت دیگر سرپرستی آنان نسبت به جامعه اقتضای تصمیم‌گیری در امور شخصی افراد را ندارد و گونه برای آن بزرگواران مقاماتی است که لا یعلمها الا الله و به تعبیر روایت: «لا فرق بینک و بینها الا انهم عبادک».

● **در اینجا این سؤال مطرح است که این احکام جدید، در آن کتاب جامعی که در اختیار ائمه (ع) بوده، قطعاً وجود نداشته است؟**

□ در آنجا کلیت ولایت هست. امام باقر (ع) فرمود که ارکان اسلام، پنج چیز است و بالاترین رکن آن، ولایت است. یعنی در همه این موارد «ولی» به جای اشخاص در امور جامعه تصمیم می‌گیرد.

● **پس جزئیات نحوه سرپرستی و اعمال حکومت در اسلام بیان نشده است.**

□ بهتر است بگوییم در این موارد، شارع مقدس

باشد، آن را محدود نماید. یعنی این مسائل که در آن جا بیان شده همه آنها کلی است یعنی حتی «الارش فی الخدش» کلی اضافی است که اگر نسبت به یک کلی وسیعتری در نظر بگیرید، جزئی می‌شود.

● آیا ولی فقیه وظیفه دارد دستورات خود را طوری صادر کند که با آن کلیاتی که در شرع و کتاب جامع علوم الهیه (ع) آمده است مطابقت کند؛ یا قائل شود که در آن کتاب، وظیفه خاصی نیست؛ و به تعبیر دیگر، خداوند برای «ولی» یک «منطقه الفراغ» قرار داده است؟

□ کلیت «حق اعمال تصمیم در مورد مصلحتهای جزئی - نه شخصی» در آن کتاب هست و این تصمیمگیریها اعمال قانون است؛ «قانون» با «اعمال قانون» فرق دارد. من اگر به وکیلیم گفتم که شما از جانب من مختارید که آنچه را مربوط به من است، هر جور که مصلحت می‌دانید انجام دهید، آیا او می‌آید قانون درست می‌کند و یا خواسته مرا انجام می‌دهد؟ این تصمیم‌گیری اعمال ولایت است، این «طیب نفس» درست کردن است. وقتی که «ولی امر» در یک مورد خاص مصلحت جامعه را چنین تشخیص داد که مردم هر ماه مبلغی را به عنوان مالیات بپردازند، این اعمال ولایت است که به جای «طیب نفس» مردم قرار می‌گیرد. اما این را که احياناً بعضی قائل شده‌اند به وجود یک «منطقه الفراغ» اگر مقصود این باشد که در یک بخش ولی امر جعل حکم کلی می‌کند و این بخش برای او خالی گذاشته شده است این مطلب را اصلاً قبول نداریم؛ زیرا بر خلاف روایات است.

پس دقیقاً مشخص شد که اختیارات مدیر جامعه، ربطی به احکام الهی ندارد و صرفاً به این معناست که به ولی امر، اجازه تصرف داده شده است و در این موارد، شارع مقدس - جز به صورت کلی - تصمیمی و حکمی ندارد و این تصمیمها و اعمال اختیارها متغیرند.

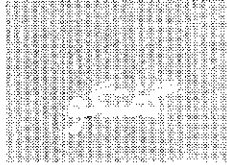
● پس این تفسیر از ولایت فقیه که او در هر

□ شیوه حکومت به هر شکل که با مصلحت جامعه وفاق بیشتری داشته باشد مهم نیست و وابسته به شرایط زمان و مکان است. مثلاً در اسلام قوه قضاییه داریم ولی این را که قوه قضاییه از قوه اجراییه جدا باشد، نداریم و حتی جدا از منصب رهبری باشد این را هم نداریم

□ بیانی ندارد و بر اساس شرایطی به «ولی» اختیاراتی داده است.

● در واقع آن جامعیت از بین رفته است؟

□ نه از بین نرفته، بلکه ولایت یک نحوه اعمال اختیار است. همان طوری که پسر می‌تواند تصمیم بگیرد که خانه خود را بفروشد، این تصمیم‌گیری یعنی رعایت اصل «أحلّ الله البيع»؛ و اما اینکه الان بفروشد یا نه، این اعمال اختیار است، نه اینکه در اینجا هم حکمی باشد. فرض کنید - در غیر مثال حکومت - فروش این کتاب به تشخیص من موکول شده است؛ همین طور تصمیم‌گیری در مورد جامعه هم به تشخیص امام موکول شده است؛ و شما نمی‌توانید بگویید که در خصوص این مورد که من تصمیم گرفتم، خدا تصمیم گرفته است و تصمیمش تصمیم من است. به ولی امر هم گفته شده است که این جامعه در اختیار توست، و نتیجه این می‌شود که اعمال این اختیار، به دست اوست. اعمال اختیار اقتضا می‌کند که اگر او تشخیص داد مصلحت جامعه در این است که مثلاً اختیارات مردم در مواردی محدود



و یا مثلاً، یک نفر فرمانده ارتش اسلام است که چشمش را از دست داده؛ چشم او را می‌شود با چشم کسی که در حال از دنیا رفتن است تعویض کنند، چون به مصلحت جامعه است؛ ولی امر به آن دستور می‌دهد و این اذن و تصمیم ولی امر بجای اذن خود شخص قرار می‌گیرد و این از



احکام حکومتی است نه از احکام اسلام، و اگر تغییری هم هست تغییر در احکام حکومتی است نه تغییر حکم الهی.

مورد دیگری عرض کنم؛ خداوند - تبارک و تعالی - اختیار جامعه را به دست «ولی» داده است. امام معصوم یا ولی فقیه برای اداره جامعه، آنچه را مصلحت جامعه می‌داند با نوعی تقسیم کار در میان مدیران جامعه، انجام می‌دهد؛ مثل قوه قضائیه، نیروهای انتظامی و امثال آن، با ساعات کار مشخصی. همه اینها اعمال مدیریت ولی امر است که به حسب عرف و شرایط زمان می‌تواند متغیر باشد.

● **پس اگر بگوییم در اسلام شیوه حکومت تعیین نشده است و حتی اگر ولی امر تشخیص دهد که جامعه به شکل سلطنتی بهتر اداره می‌شود این کار را می‌تواند بکند؟**

□ سخن ما اینست که همه اینها اعمال ولایت است. حال اگر اصرار دارید آن را در قالب الفاظ امروزی - مثل سلطنتی، پارلمانتاریسمی - بیان کنید، باکی نیست؛ فقط این معنا حفظ شود که در رأس حکومت، باید فردی به عنوان ولی فقیه برای اعمال اختیارات خود و جامعه با شرایط مشخصی وجود داشته باشد. شیوه حکومت به هر شکل که با مصلحت جامعه وفاق بیشتری داشته باشد مهم نیست و وابسته به شرایط زمان و مکان است. مثلاً در اسلام قوه قضائیه

زمان، شریعت را با عرف روزگار خویش هماهنگ می‌کند و آن را با مصلحت جامعه تطبیق می‌دهد و احکام را عوض می‌کند، تفسیر غریبی نباید باشد.

□ این تفسیر درست نیست که بگوییم او حکم را عوض می‌کند؛ بلکه مصلحت مولی علیه (جامعه) را در این دیده است که فلان کار انجام شود.

● **حال اگر تشخیص مصلحت حاکم، مخالف بعضی از احکام اولیه شرعی بود، تکلیف چیست؟**

□ موارد اختیارات حاکم در آنجایی که با اختیارات اشخاص تراحم پیدا کند، از این باب نیست که خداوند فرموده باشد تا ولی امر اجازه ندهد نمی‌توانی در محدوده اختیارات شخصی ات تصرف کنی. بلکه تصمیمی را که حاکم می‌گیرد چون تصمیم ولی است، اختیارات شخص نمی‌تواند مزاحمش شود و اذن و تصمیم ولی امر جانشین اذن شخص می‌گردد و بر آن تقدم دارد، که با وجود تصمیم ولی مجالی برای مولی علیه نیست و بدین ترتیب خیلی از مسائل - مانند خیابان کشی، مالیات و تشریح جسد - حل می‌شود.

اگر شخصی قبل از مرگ وصیت کند که من را در اختیار کالبد شکافی قرار بدهید، اینجا اشکال ندارد که با استفاده از حقوق شخصی، مثلاً کلیه خود را در اختیار دیگری قرار می‌دهد. اما در غیر صورت اذن، اگر شارع می‌گوید جایز نیست از باب این است که تصرف در حق اوست و اذن او معتبر است؛ و در مثال مذکور، به خاطر اینکه خودش در زمان حیات اذن داده است، عیب ندارد. حال اگر ولی امر مصلحت دانست دانشجویان و مراکز پزشکی به وسیله تشریح، مسائل پزشکی را بهتر بفهمند، اجازه می‌دهد که از جسدی برای تشریح استفاده کنند. چون حرمت کالبد شکافی از باب این است که شخص، اذن نداده است و اگر اذن می‌داد، جایز بود؛ و در اینجا آنچه محلل تشریح است «تصمیم ولایی» اوست که جانشین «اذن» می‌شود.

□

درست مثل فرماندهی لشکر است

که دستور می‌دهد و اطاعت از او لازم است ولی مفاد دستور او «دین» نیست، فقه نیست که بگوییم دائماً در حال تغییر است بلکه اینها اختیاراتی است که یا «تشخیص موضوع» می‌دهد یا «تشخیص مصلحت» می‌دهد

□

● مثلاً اگر به سبب روزه گرفتن کارگران در ماه رمضان و ضعف حاصل از آن و کم شدن ساعات کار، تولید کشور پایین بیاید، حاکم می‌تواند دستور دهد که کارگران روزه نگیرند و بعداً آن را قضا نمایند؟

□ بله، اگر برای جامعه اسلامی در حدی ضرر داشته باشد که اگر به همان مقدار برای فرد ضرر داشت می‌توانست روزه بگیرد، می‌تواند. البته باید بررسی دقیقی بشود که اگر بتوان نوبت کار آن کارگران را شب قرار دهند، نه نمی‌تواند؛ و دیگر اینکه صرف پایین آمدن تولید، دلیل این حکم نمی‌شود بلکه منافع، ضرر به نظام است.

پس تغییر در احکام یکی از این سه مسیر را دارد؛ و به نظر من آن فرمایشات که امام - رضوان الله علیه - به آیه الله خامنه‌ای در زمان ریاست جمهوری ایشان نوشته بودند، یا داخل در آن قسم اعمال اختیار ولی امر است به جای اختیار مردم، مثل اینکه ایشان فرموده بودند ممکن است حاکم جلوی مضاربه را بگیرد، که در این صورت، مضاربه تعطیل می‌شود. یعنی اگر بنده، جنابعالی یا همه مردم ایران تصمیم بگیرند که برای همیشه مضاربه نکنند، مضاربه انجام نمی‌شود. مضاربه امر واجبی که نیست. ایشان فرمودند چون لازم نیست که به همه این احکام در مقام اجرا ملزم باشیم و در تمام زمانها اجرا کنیم؛ بله اگر مصلحت ندانستیم - همان طوری که اشخاص اگر مصلحت ندانستند، ممکن است در یک زمان هیچ مضاربه در کشور واقع نشود - اگر ولی امر هم

داریم ولی این را که قوه قضائیه از قوه اجراییه جدا باشد، نداریم و حتی جدا از منصب رهبری باشد این را هم نداریم.

● مثلاً اگر فرض کنیم در کشور سوئد یک سیستمی در مسائل اقتصادی اجرا می‌شود که خیلی موفق هم هست، آیا حاکم اسلامی می‌تواند همان سیستم را اجرا کند؟

□ بله، به همان شرط که اولاً احکام اسلام در کیفیت انجام معاملات رعایت شود و ثانیاً همه تصمیمها و اعمال قدرت به ولی فقیه برگردد، اشکالی ندارد.

● بنابراین، تا اینجا شما احکام متغیر در اسلام را محدود به احکام حکومتی و احکامی که ناشی از اعمال تصمیم‌گیری جمعی است، دانستید؟

□ مورد سوومی هم هست و آن عناوین ثانویه است. ببینید این عناوین مثل «اضطراره» گاهی یک جنبه فردی دارد؛ مثل اینکه اطبا نظر بدهند که خوردن شراب برای بیماری فردی ضرورت دارد. در اینجا شراب به عنوان ثانوی برای او حلال می‌شود؛ گاهی هم جنبه اجتماعی پیدا می‌کند، مثل اینکه ولی امر تشخیص دهد رفتن حج در فلان سال موجب وهن جامعه اسلامی است، در این صورت می‌تواند دستور دهد که حج در آن سال با آن شرایط خاص انجام نشود. این موارد در حقیقت از باب تزامم احکام است که باید یکی را بر دیگری ترجیح داد. در امور شخصی، ترجیح به دست خود فرد است و در امور اجتماعی تشخیص و ترجیح، به دست سرپرست جامعه.

۶۰

حوزه و دانشگاه
شماره ۵



□ حالا اگر بنا باشد مجلس هم باشد و تصمیم‌گیری کند، همین وضعیت که شما می‌گویید پیش می‌آید.

● در اینجا سخن از دین است.

□ در آنجایی که اعمال ولایت است، «اختیار» است، جزو احکام دین نیست و به تبع آن، «تغییر حکم» هم نیست.

● پس حکم خدا یک چیز بیشتر نیست، یعنی همان ولایت است و بقیه تصمیم‌گیریها به دست ولی امر است. پس اگر یک سال حاکم گفت: «امسال به مکه نروید» این حکم خدا نیست؟

□ خیر، حکم خدا نیست؛ ولی اطاعت از ولی در مواردی که اعمال ولایت می‌کند، لازم است. این درست مثل فرماندهی لشکر است که دستور می‌دهد و اطاعت از او لازم است ولی مفاد دستور او «دین» نیست، فقه نیست که بگوییم دانماً در حال تغییر است. بلکه اینها اختیاراتی است که یا «تشخیص موضوع» می‌دهد یا «تشخیص مصلحت» می‌دهد و هیچکدام با حکم خدا تعارض ندارد.

● این برای ما مبهم است که از طرفی، اطاعت از ولی فقیه شرعاً لازم است ولی باز هم بگوییم که سخن او حکم دینی نیست. در هر صورت، صحبت طولانی شد؛ ضمن تشکر از حضرت‌تعالی امید داریم در مجالی دیگر، این بحث را ادامه دهیم.

مصلحت دانست و دستور داد که هیچکس حق ندارد عمل مضاربه انجام دهد، هیچ مضاربه‌ای واقع نمی‌شود؛ و در این صورت واقع کردن آن هم گناه است. البته نمی‌خواهم بگویم که حکم وضعی آن عوض می‌شود بلکه، اعمال ولایت و یا اذن او، جایگزین اذن اشخاص شده و منع او جایگزین تصمیم اشخاص می‌شود.

● با این صورتی که فرمودید، فقهای در هر زمان خواهیم داشت که مجموعه تصمیم‌گیری آنها با همین سه فرض که فرمودید (نایب در تصمیم‌گیری اجرای احکام اولیه یا عناوین ثانویه و یا احکام حکومتی) و با ملاحظه اینکه همه اینها به مصلحت جامعه هم هست، احکامی صادر می‌کنند که چه بسا همواره در حال تراحم با احکام اولیه است و همواره در حال تغییر است و در عین حال، همگی در نظر مردم به عنوان احکام اسلامی تلقی می‌شود و این با ارتکاز مردم که دین را ثابت می‌دانند، سازگاری ندارد.

□ این احکام صادره از سوی فقها و در حقیقت تصمیم‌گیریها، اسلام نیست؛ بلکه جزو اختیارات ولی است و حکم خدا عوض نمی‌شود. حکم خدا فقط همین است که فلان فرد با شرایط ویژه‌ای سرپرست است.

● این را اگر خدا هم نمی‌گفت، بالاخره مردم یکی را انتخاب می‌کردند و می‌گفتند تو سرپرست باش، چون جامعه بدون رئیس نمی‌شود.